

تأمّل در این داوری پیشه کن  
 حذر کن که گیتی وفادار نیست  
 هنوزت بود صبح عالم فروز  
 بود در پس پرده رازت هنوز  
 مکن این هوس تا شود وقت کار  
 چو از قطره بطن صدف پُر شود  
 صبوری صفات سلاطین بود  
 سرانجام کار خود، اندیشه کن  
 تو طفلی ترا وقت این کار نیست  
 نشاید چنین کارها جز به روز  
 نهان است در بیضه بازت هنوز  
 نیایی سمن جز به فصل بهار  
 محل تا نیابد کجا در شود  
 که تعجیل کار شیاطین بود  
 لاجرم فایده بر آن مترتب نشد.  
 شرف رخصت ارزانی داشت. خاقان  
 اسکندرشان از لاهجان عنان عزیمت به طرف ارجوان انعطاف داد. کار کیامیرزاعلی  
 با جمعی از سالکان طریق یکدلی، موکب عالی را دو فرسخ راه مشایعت نمود  
 و اجازت یافته مراجعت فرمود.

خاقان اسکندرشان در دیلمان نزول اجلال فرمود و از آن جا به طارم شتافت.  
 بعد از آن که طارم را مصرب خیام سعادت فرجام نمود، نظر در احوال عساکر  
 نصرت مآثر کرده موازی هزار و پانصد کس، از صوفیان روم و شام، ملازم رکاب  
 ظفر انتساب بافت و از جانب امیر حسام الدین دغدغه‌ای پیرامون خاطر عاطر  
 می‌گردید. چون مذکور می‌شد که او سالک طریق خلاف و عناد است، از طارم به  
 خلخال رفته در قریه<sup>۱</sup> بریده<sup>۱</sup> نزول فرمود. روز دیگر، در مزرعه<sup>۲</sup> شاملو<sup>۲</sup> فرود آمد  
 و در قریه<sup>۳</sup> گذار<sup>۳</sup> خلخال نزول فرمود. به ذروه<sup>۴</sup> عرض رسیده بود که در مزرعه<sup>۴</sup>

۱ - چنین است در هر سه نسخه. ولی در فرهنگ آبادیهای ایران و اسامی دهات

کشور چنین نامی نیافتم. شاید: برندق (اسامی دهات کشور ص ۳۸۶ شماره ۴۶).

۲ - دهی است از ارسباران (فرهنگ ص ۲۷۸ ش ۱۰۶) اسامی دهات کشور:

شاملو (ص ۳۶۰ ش ۲۸۲).

۳ - در نسخ چنین است. ولی در اسامی دهات کشور گزاز آمده (ص ۳۸۶ ش ۲۸)

فرهنگ آبادیها (ص ۴۰۹ ش ۶۹۲).

مزبوره بستان خربزه‌ای است و آن به غایت شیرین و دلپذیر است. خاقان اسکندرشان را چون میل تمام به خربزه بود، بنا بر آن، چند روز آن‌جا توقف نمود و شیخ قاسم در آن منزل ضیافتی نمود که مافوق قوت و قدرت او بود. چنانچه چهل گوسفند به غیر دیگر اطعمه بریان کرده بود. از آن‌جا کوچ کرده در قریه کوری<sup>۱</sup> خلخال، در نه<sup>۲</sup> ملک مظفر، توقاچی سلطان علی پادشاه که معروف به خلفا بیک بود، نزول اجلال واقع شد و موازی يك ماه در آن‌جا توقف فرمود و بعد از آن در قریه صصا<sup>۳</sup> اردبیل نزول کرد و از آن‌جا به قریه آلاروق<sup>۴</sup> شتافت و از آن‌جا به اردبیل به طواف آستان مقدسه مشایخ عظام مشرف شد. سلطان علی بیک جاگیرلو که از قبل الوند بیک حاکم اردبیل و مغانان بود، کس نزد آن حضرت فرستاد که در اردبیل توقف ننماید و الا<sup>۵</sup> آماده جдал و قتال باشد. پس روز دیگر از اردبیل کوچ کرده در قریه مرنی<sup>۶</sup> نزول فرمود. بعد از آن کس نزد میرزا محمد طالش فرستاد که جهت [قتلاق]<sup>۷</sup> نواب علی و غازیان عظام محلی تعیین نماید. چون میرزا محمد از کیفیت احوال خاقان اسکندرشان واقف شد، به درگاه

۱ - ن : کوی - م : کوهی - به هیچ يك از این دو صورت نامی نیافتم. ظاهراً همان کرین است (اسامی دهات ص ۳۸۸ ش ۲۱۱ فرهنگ آبادیها ص ۳۷۴ ش ۱۲۴۹) یا کهورنی (اسامی دهات ص ۳۸۹ ش ۲۹۷) و بیشتر تصور می‌کنم همان کورن باشد از دهات ارسباران (اسامی دهات ص ۳۶۰ ش ۳۲۲ و فرهنگ آبادیها ص ۳۹۳ ش ۲۹۱۱).  
 ۲ - در هر سه نسخه چنین است. ولی چنین نامی نیافتم. شاید بتوان این کلمه را صفیاباد (= صفی آباد) خواند - م : مصیاباد.

۳ - س : الاورق. نامی بدین صورت یافت نشد. ظاهراً باید اروامق باشد از بخش حومه اردبیل (اسامی دهات ص ۳۲۶ ش ۲۸۱؛ فرهنگ ص ۲۲ ش ۷۰۲).

۴ - اسامی دهات ص ۳۷۴ ش ۱۳۲ فرهنگ آبادیها ص ۴۴۴ ش ۱۱۶ - م : منزلی.

۵ - م . ن فقط.



معنی شتافته به ذروه عرض اشرف اعلی رسانید که اسباب فراغت، به هر صورت که در صفحه ضمیر ارتسام<sup>۱</sup> پذیرد، متصور است. بنا بر آن، خاقان اسکندرشان در ارجون فشان نمود و میرزا محمد به نوعی در استرضای خاطر اشرف اعلی به خدمتکاری اولیای دولت کوشید که قلم دوزبان مراحصای آن نتواند کرد. اکثر اوقات خاقان عالی جاه به شکار ماهی اشتغال می فرمود. در آن اثنا، سلطانعلی<sup>۲</sup> بیک جاگیر<sup>۳</sup> لوکس نزد والدۀ میرزا محمد فرستاد [و او را به مواعید بی کران مستظهر ساخته استدعا نمود]<sup>۴</sup> که به هر نوع که داند خاقان اسکندرشان را که در کنار [دریابار]<sup>۵</sup> به شکار ماهی مشغول باشد به دریا اندازد و حمزه طالش که راتق و فانق میرزا محمد [بود با والدۀ میرزا محمد]<sup>۶</sup> و سلطانعلی بیک جاگیر لو متفق شده انتظار فرصت می کشیدند و در اوایل حال، میرزا محمد از این معنی اطلاع نداشت. اما از حرکات و سکنات والدۀ بر این معنی اطلاع یافت. والدۀ را زجر و منع فرمود و حمزه طالش را اهانت و آزار [بسیار کرده پیوسته در اختای این معنی می کوشید].<sup>۷</sup> و امیرہ آقای کیلانی از این حکایت واقف شده بود. روزی این معنی با لله بیک و خادم بیک گفت و ایشان به عرض نواب کاهیب رسانیدند میرزا محمد که واقف گشت که این مقدمه معروض اشرف اعلی شده به درگاه عالم. پناه شتافته به حضور خاقان اسکندرشان قسم یاد کرد که مرا مطلقاً از این اراده خبر نبود و چون اطلاع یافتم والدۀ خود را منع و زجر کردم و چون [مضمون]<sup>۸</sup>

۱ - س : اتسام .

۲ - در نسخ: چا کر لو- ولی ظاهر آجاگیر لو است و آن طایفه ای است معروض از تر کمانان.

۳ - م ندارد .

۴ - س : دریای .

۵ - س ندارد - م : بود با والدۀ او .

۶ - م : بلیغ نمود .

۷ - س ندارد .

قسم میرزا محمد به صدق افتران داشت<sup>۱</sup> [صورت قبول آن بر روی کیتی نمای اشرف  
اعلی و بر ضمیر ارکان دولت قاهره پرتو انداخته].

### بیت

هر آن سخن که بود مقترن به صدق و صواب

بود حقیقت آن نزد هر کسی ظاهر

و بعضی این حکایت به این طریق نقل کردند که محمد بیک برادر احمدی بیک  
[در آن تاریخ ملازم میرزا محمد بیک بود و الوند بیک کس نزد میرزا محمد و محمد بیک  
فرستاد و<sup>۲</sup> ایشان را به ایالت اردبیل و خلخال موعود ساخت. مشروط بر آن که  
خاقان اسکندرشان را گرفته نزد او فرستند و میرزا محمد در این قضیه تأمل و تفکر  
بسیار داشت. محمد بیک وی را گفت که غیرت طالش<sup>۳</sup> مقتضی آن نیست که جهت  
حکومت دنیای فانی مرتکب چنین امری شوی.

### شعر

هر که در کارها بداندیشد      روی نیکی دگر کجا بیند

هر که شاخ مضرتی کارد      میوه منفعت کجا چیند<sup>۴</sup>

و میرزا محمد به سخن وی خود را ازار تکاب آن فعل بازداشت. محمد بیک این خبر  
را در خلوت به عرض خاقان اسکندرشان رسانیده آن حضرت از این رهگذر خوشحال

۱ - س : یافت - م : [ چون سخن او راست بود، پرتو صدق بر ضمیر منیر اشرف

انداخت].

۲ - م ندارد

۳ - م : طالشی

۴ - بدون دو مصرع سوم و چهارم را به جای یکدیگر چاپ کرده است.



شد که اگر غافل می بود ممکن که [ قصور تمام ] واقع می شد<sup>۱</sup> و بعد از آن فرخ یسار پادشاه شیروان کس نزد میرزا محمد فرستاد که هزار تومان نقد برای تو می فرستم که خاقان اسکندرشان را با برادران گرفته نزد من فرستی . چون این خبر نزد خاقان عالی جاه رسید، بنا بر آن سالک طریق حزم گشت و در آن اثنا، به مسامع عز و جلال رسید که میرزا محمد متوجه درگاه فلك اشتباه است . امرای دولت قاهره مثل حسین بیک لله وابدال بیک دده و خادم بیک ویرام بیک فرامانلو صلاح در آن دیدند که چون میرزا محمد به معسکر ظفر قرین رسد ، فرقه [ تاجیه صوفیه ]<sup>۲</sup> سلاح در زیر رخت پوشند که اگر میرزا محمد و مردم وی در مقام عناد باشند ایشان نیز با طوالش ممزوج گشته دمار از معاندان بر آرند و بعضی از صوفیان روم و شام که به اراده طواف به درگاه ملك مطاف آمده بودند مسلح و مکمل گشتند . چون میرزا محمد با مردم بسیار به نزدیک عساکر ظفر شعار رسید<sup>۳</sup> ، خاقان اسکندرشان خادم بیک [ لله ]<sup>۴</sup> و ابدال بیک [ دده ]<sup>۵</sup> را به استقبال وی فرستاد که تفحص احوال وی نمایند و نفوذ مافی الضمیر او را<sup>۵</sup> بر محک امتحان زده آنچه بر رای خبرت آرای ایشان واضح گردد به ذروه عرض رسانند .

چون میرزا محمد ارکان دولت قاهره را از دور دید ، از توسن خلاف پیاده گشته با ایشان مصافحه نمود و مجدداً صحایف اخلاص و دولتخواهی خود را به مطالعه ارکان دولت شاهی در آورده دعوی یکجہتی و جان سپاری نمود . امرای درگاه صورت ماجری را به عرض خاقان عالی جاه رسانیدند . بعد از آن ، امرای عظام او

۱ - س : قصوری - م : به آن حضرت گفته خوشحال ساخت . چرا که غافل می بود  
 ممکن که قصوری تمام روی نمود .

۲ - س : [ تاجیه ]

۳ - ش : ظفر مآثر - م : عساکر رسیدند

۴ - ن ندارد - م : خادم بیک و لله بیک

۵ - ن : مردم وی را - م : آن مردم را

را به شرف سجده خافان گردون مقام رسانیدند . میرزا محمد بعد از شرف این سعادت مکتوب شیروان شاه را در آورده [ به نظر اشرف رسانید ]<sup>۱</sup> و در مجلس بهشت آیین ، مصحف مجید طلب کرده مجدداً قسم یاد نمود که غیر از بندگی و جانیاری چیزی [ پیرامون خاطر من نگشته و بدین مزخرفات نقصی در مبانی اخلاص من نشده و چون دانستم که این معنی به عرض اشرف اعلی رسیده و گمان این عذرو بی وفایی در باب من فرموده اند ]<sup>۲</sup> . به جهت رفع آن غائله خود را به رکاب مستطاب رساندم . امیدوارم که چون مکرراً نقد اخلاص و جانیاری مرا بر محک امتحان زده اند خالص و تمام عیار بوده امثال این حکایات درباره من قبول نفرمایند .

## بیت

گمان بدی در حق نیکخواهان      روا نیست بگذر از این بدگمانی

شاه عالم پناه میرزا محمد را به خلع فاخره مشرف ساخته و مردم او را یکان یکان تشریفات لایقه اعطا فرمود و به مواعید الطاف [ بی دریغ شاهانه و اعطاء بلا نهایات ]<sup>۳</sup> پادشاهانه مستبشر نمود [ و در همان روز رفیق موکب همایون بود . ]<sup>۴</sup> روز دیگر رخصت انصراف حاصل نموده به جانب بیشه کنار مراجعت نمود . شاه عالم پناه نیز صوفیان [ را که باز داشته بودند رخصت کرد که به مقام مألوف خود روند ]<sup>۴</sup>

و در آن سال ، بعد از نوروز سلطانی که جهان از آرایش گلزار نمودار باغ فردوس گشته و اطراف بساط غربا از ریاحین درخشنده چون قبه خضرا پر کواکب شده فراش بهار بساط زمین را به فرشهای رنگارنگ پیراسته و باغبان صنع چمن

۱ - نسخ : استدعای وی را معروض داشته - متن مطابق است با نسخه م .

۲ - م : [ در خاطر من نبوده و نیست و ]

۳ - م ندارد

۴ - م : که صوفیان را توقف فرموده بودند رخصت دادند .



را به کلهای گوناگون آراسته سرمایی پدید آید و قهرمان برد سلطان اقلیم افلاک را از تصرف در مداخل طبیعت عزل کرد. فرانس سلطان اقلیم افلاک به رسم [فقلا میشی] <sup>۱</sup> سرادقات جلال رادر کره نار نصب نمود. ریاحین از بیم غارت لشکر سرما در زیر برف متواری شدند.

## نظم

رخساره لاله پر ز چین شد      آینه آب آهنین شد  
هر برک که جلوه کرد گستاخ      در ریختن آمداز سر شاخ

اگر چه تاراجگر زمستان درختان باغ و بستان به سان عاصیان روز محشر  
عریان ساخته بود، اما فرمان فرمای دی و بهمن همه را پوستین قاقم عنایت فرمود  
و قلل جبال از کثرت برف چون دشت و هامون در نظر یکسان می نمود. چمن را  
که چندین اطفال ریاحین در مهد زمین بود بجز نر کس قره العین از او نماند و  
همگی چون عارض گل پژمرده و چون شمع لاله دل مرده شدند.

## شعر

بجز مردن آتش تمنا نداشت      که در زندگی تاب سرما نداشت  
ز برف اندر آن وادی جان گسل      زمین و فلک شد به هم متصل  
ز سردی آهن شرر در گریز      چو طفلان زمکتاب بر رون جسته تیز  
به سوی شفق دیده ها سر گران      که می داد رنگش ز آتش نشان

و طیارات سماوی از سرما بر روی برف افتاده مجال گریختن و پرواز کردن  
نداشتند و مردم هر گونه از آن طیور می گرفتند و به نظر اشرف اعلی می آوردند  
و خاقان اسکندرشان را از آن حال تعجبات دست داده بود. زیرا که در هیچ زمانی  
از ازمه شدت سرما بدین نهج نمی بوده. بعد از آن، آن حضرت فرمود که عسا کر

نصرت فرجام و مریدان خاندان از برف قلعه‌ای ترتیب نمایند. غازیان قلعه‌ای ساختند که در رفعت با فلک الافلاک لاف برابری می‌زد و از [سه] جانب دروازه گشادند. خاقان اسکندرشان در زیر قلعه بود و جمعی را مقرر داشته بود که در اندرون قلعه باشند و جمعی دیگر را فرمود که از دو طرف جنگ کنند و خود نیز به [سعادت] از در دیگر یورش نموده قلعه را مسخر کرد.

پس از آن که سلطان ثوابت و میار در اوایل برج ربیع منزل ساخت، آن حضرت علم عزیمت به صوب گوکجه دنگیز برافراخت. در لنگرکنان، در منزل شهسوار بیک نزول فرموده یک شب در آن چا توقف نمود و روز دیگر کوچ کرده در قریه ماتیان فرود آمده در خانه نوشیر بیک [طالش که حاکم مغانات بود نزول اجلال فرمود] <sup>۱</sup> و از آن جا [متوجه زیارت حظیره مقدسه منوره گردید و در خانه‌های سلطان حیدر نزول اجلال فرمود و از آن جا] <sup>۱</sup> به طرف کنجه شتافت. در اثنای راه، معلوم شد که یکی از اولاد میرزا جهان شاه موسوم به سلطان حسین بارانی، با جمعی مردمان فتنه انگیز در حدود گوکجه دنگیز <sup>۲</sup> نشسته، بخار پندار به کاخ دماغ خود راه داده و اطراف آن دیار را تاخته و جمعی را [با خود متفق ساخته] <sup>۳</sup> غافل از این معنی که «از» پای ملخی که از دست موری بر بایند مائده سلیمانی صورت نبندد و از راع <sup>۴</sup> فقیری که به غارت برند درع داودی به هم نرسد و از دواج که از محتاج تاراج نمایند کسوت پادشاهی مهیا نگردد و از مضمون این ابیات غافل گشته.

۱ - س ندارد

۲ - م ندارد

۳ - دنگیز (= دتیز) به معنای دریاست

۴ - م: در پیش خود مجتمع

۵ - در تمام نسخ چنین است. ولی بدون «راف» ضبط کرده. نه راع متناسب مقام است

نه راف. ظاهراً باید «صاع» باشد. م - زاغ



## شعر

ز قیصرستان افسر عز و جاه  
نه از فرق درویش پشمین کلاه  
ز دست جم آور برون جام زر  
نه کچکول از دست درپوزه گر  
ز بال عقابان پر تیزگیر  
پر ما کیان نیست در خورد تیر  
توان نیزه کرد ازنی بیشه سخت  
نه از خامه کاتب تیره بخت

و خاقان اسکندرشان در دفع و استیصال اوبا ارکان دولت قاهره مشورت نمود .  
در آن اثنا، قاصدی از جانب مشارالیه به درگاه معلی آمده نامه‌ای آورد. مضمونش  
آن که اگر همای همایون فال دولت شاهی ظل<sup>۱</sup> اللهی سایه اقبال بر مفارق مخلصان  
اندازد غاشیه اطاعت و فرمانبرداری بر دوش گرفته به هر طرف که رایات جلال  
نهضت فرماید چون سایه در قدم بوده آنچه شرایط خدمتکاری و لوازم یکجتهتی  
و جانسپاری باشد به تقدیم رسانیده خواهد شد . چون نشاء اخلاص و اعتقاد بندگان  
ظفر پناه در عروق این کمینه به کیفیتی جاری است که نقش ماسوی را از لوح دل  
فروشته و جذبه مودت و اختصاص در مجاری خاطر به حیثیتی ساری است که به جای  
[سمت]<sup>۱</sup> منسوبت صفت اتحاد نشسته . هر آینه صحبت چنین از خلل تغییر خالی  
و از اهل تبدیل عاری خواهد بود .

## بیت

چنان مقید اخلاص گشته مرغ دلم      که هیچ جانب دیگر نمی کند پرواز  
خاقان اسکندرشان دانست که تملقات بی فروغ و تکلفات آمیخته به دروغ

۱ - س ندارد - م : همت

۲ - چنین است در نسخ ب ، ج ، ن - در نسخه چاپی : منصوبت - ظاهراً منسوبت

باشد به معنای خویشاوندی . م - هویت

است. اذعان آن مقالات نفرمود. زیرا که ابنای زمانه هر گونه دم محبت و اخلاص زیند و به هر نوع اظهار ارادت نمایند، چون به نظر تأمل بر احوال ایشان ملاحظه نمایند از منزل هستی به صد مرحله دور و از سلوک یکجتهی به صد مرحله نفورند.

### بیت

و فامجوی ز دوران که هیچ کس نشنود به هیچ روی ز گلزار دهر بوی وفا  
 بعد از آن، آن حضرت روزی چند در گو کچه دنگیز لنگر اقامت انداخت.  
 سلطان حسین بارانی از توقف ظل سبحانی خبردار شد. افسر مکر [و فریب] <sup>۱</sup>  
 بر سر و طیلسان خدعه در بر و سمند غدر [و حیل] <sup>۱</sup> در زیر ران به درگاه معلی  
 شتافت و بعد از تمهید قواعد اتحاد به مسامع آن حضرت رسانید که اگر خاقان  
 اسکندر شان کلبه احزان مخلصان را به نور حضور مشرف گرداند، هر اینه از این  
 شرف، تاج مباهات و افتخار طایفه قراقوینلو به ذروه فلک الأخضر خواهد رسید  
 و کدورت موروثی به صفا مبدل گشته قاعده اخلاص به نوعی تأکید خواهد یافت  
 که از وقوع حادثات زعمان تزلزل نخواهد یافت.

خاقان اسکندر شان و ارکان دولت قاهره، به حسب اقتضای وقت، مصلحت در  
 اجابت دعوت دیدند و تکیه بر لطف [و ان بریدوا ان یخدعوك فان حسبك الله هو  
 الذی ایدك بنصره و با ماؤمنین] <sup>۲</sup> کرده متوجه منزل سلطان حسین بارانی شدند.  
 در آن اثنا، لشکر ارادت سر کرده فوج فوج به درگاه معلی می آمدند. چنان که،  
 در وقت توجه رایات نصرت آیات به صوب اردوی سلطان حسین بارانی، هزار سوار  
 و پیاده همراه بودند، چون شاه عالی جاه از غدر ایشان مطلع بود، مقرر داشت که  
 خیم عساکر نصرت مآثر را علی حده نصب کرده به اردوی سلطان حسین ممزوج

۱ - س ندارد.

۲ - سورة الانفال ۶۴ - به جای این آیه در نسخه چاپی آمده: [حضرت ملك متعال]



و مخلوط نکردد و موازی سه روز در حوالی اردو توقف نمود و در این ایام سلطان حسین بارانی<sup>۱</sup> در مراسم خدمتکاری و جانسپاری و فرستادن تحف و هدایا به درگاه معلی و اقامت ارکان دولت قاهره تغل و تهاون نکرد و خاقان اسکندرشان چون دانست که از سحاب موافقتش قطرات مطرات نفاق متقاطر و متماطر<sup>۲</sup> است، ارتحال از آن منزل لازم دید و با ارکان دولت صلاح نهضت و ارتحال دیده سلطان حسین از این داعیه واقف شده امرا و ارکان و اعیان بارگاه عرش اشتباه را طلب نموده در توقف نواب کامیاب مشاوه نمود. امرا، قبل از آن که حکایات توقف را به زور عرض اشرف اعلی رسانند، به نوعی جواب گفتند که سلطان حسین استمدراك نمود که توقف متصور نیست و این التماس در معرض قبول نخواهد افتاد. بعد از آن که امرا متوجه پایه سریر خلافت مصیر گشتند، سلطان حسین به خاطر گذر آید که به هر نوعی که تواند خاقان اسکندرشان و ارکان دولت را دستگیر و اسیر بند و زنجیر گرداند. غافل از این معنی که طلوع تابشیر صبح صادق را غمام ظلام در حیز تأخیر نتواند دانت و شمرم شمایم فرخنده نسایم مشک ازفر را مشعبد ایام در نافه صبا مستور نتواند ساخت. به کمندی که از تار عنکبوت سازند شیر ژبان را بدان بندتوان کرد. و به شمشیر چوبین که صبیان از برای ملاعب سازند پیل دمان را از پای در توان آورد. سلطان حسین بارانی به خیال محال و اندیشه باطل طرح صحبتی انداخت و از مقر بان درگاه معلی التماس کرد که منزل ظلمانی را به نور حضور خاقان اسکندرشان رشک [خلد برین]<sup>۳</sup> سازند. امرا چون غدر و مکر او را معلوم داشتند، خاقان اسکندرشان را به بهانه عارضه‌ای که فی الواقع نبود منسوب ساختند. حسین بیک الله را در خدمت شاه عالی جاه گذاشته مابقی ارکان دولت

۱ - نام دیگر قوینلو بارانی بود. چنان که نام دیگر آق قوینلو «بایندر» .

۲ - تصحیح قیاسی - نسخ : متقاطر .

۳ - م ، ن : مثل الجنة التي وعد المتقون (سورة الرعد ۳۵)

به منزل سلطان حسین بارانی به رسم ضیافت حاضر شدند و عذر خواهی کردند که مزاج خاقان اسکندرشان از صوب اعتدال روی به نهج انحراف نهاده میسر نشد که به صحبت شریف رسد. سلطان حسین آن را به صدق حمل نموده لوای عیش و عشرت در آن روز برافراخت و از مراسم ضیافت و مهمانداری چیزی فرو نگذاشت. و چون روز به آخر رسید، امرای عظام رخصت انصراف یافتند و به ملازمت [خاقان] شتافتند. خاقان اسکندرشان صلاح چنان دید که بی رخصت سلطان حسین از آن منزل کوچ کنند و متوجه چخور سعد شوند.

چون شب ظلمانی پرده مشکین خود را نقاب ضوء آفتاب ساخت و در خیمه بی ستون گردون مشاعل ثوابت و سیار برافراخت، سلطان منام حواس<sup>۱</sup> فرق انام را عاطل گردانید، شاه عالی جاه امر فرمود که هر کس از غازیان نصرت فرین خیام را از کثرت شموع و مشاعل نمودار سپهر فیروزه قام نموده دیکها بار کرده آتش در زیر دیکها برافروزند تا از دور در نظر مردم چنان نماید که در معسکر ظفر اثر طعام طبخ می نمایند. بعد از آن، شتران کوه پیکر و استران برق اثر در زیر بار کشیده روانه شدند و سلطان حسین بارانی و مردم اردوی وی از نهضت و کوچ کردن غافل گشته از شموع و مشاعل و [التهاب]<sup>۲</sup> نیران در تخت فیروز استدلال استقرار و سکون کردند.

روزی دیگر که شموع و مشاعل انجم از پر تو نور آفتاب منطقی و منتفی<sup>۳</sup> گشت، سلطان حسین از نهضت خاقان اسکندرشان واقف شد. آتش غضبش اشتعال یافته از عقب شاه عالی جاه ایلغار کرده نزدیک به معسکر ظفر اثر رسید. خاقان اسکندرشان از کثرت مخالفان اندیشه نکرده پای ثبات در میدان محکم کرد و خوف در دل

۱ - م، ن : شاه

۲ - س ندارد .

۳ - م : مخفی و منطقی .



مخالقان جای کرده روی به وادی رجعت نهادند. بعد از آن، خاقان اسکندرشان به چخور سعد رسید و از آن منزل نیز کوچ کرده در دوقوز اولم نزول فرمود.

### ۳- افتار در آمدن قراجه الیاس و صوفیان روم<sup>۱</sup>

چون آفتاب عالطاب شاهی، به امر الهی از مطلع الطاف نامتناهی، به اطراف و اکناف ربع مسکون لامع و درخشان گشت، هر کس نسبت به خاندان امامت دم از اخلاص و اعتقاد می زد قدم از سر ساخته به جانب معسکر ظفر اثر می شتافت. از آن جمله قراجه الیاس، با فوجی از صوفیان روم، احرام درگاه فلك اساس که کعبه حاجات و قبیله مرادات است بسته و قدم در راه نهاده بعد از قطع مسافت و مس آفت<sup>۲</sup> در شوره گل فرود آمد که از آن جا، در چخور سعد به عز<sup>۳</sup> بساطبوسی مشرف گردید و منتش که بهادری بود بیلتن و سپهداری لشکر شکن در آن قلعه ای داشت محکم. چون بر مرور قراجه الیاس و صوفیه مطلع شد، وی را استقبال نمود و طرح ضیافت انداخت و چند نفر صوفی روم را به منزل فرود آورد و ملازمان خود را به غارت ایشان مأمور گردانید و صوفیان به قدر وسع و امکان به مدافعه درآمده به سعی بسیار خود را از آن دریای زخار به ساحل نجات رسانیدند و متوجه درگاه معلی شده صورت حال به عرض رسانیدند. آتش غضب قیامت لهب از استماع این ترک ادب ملتهب گشته با فوجی از بهادران به جانب قلعه منتش ایلغار فرمود. چون منتش از توجه خاقان رستم و ش خیر یافت قلعه را به معتمدان سپرده به وادی فرار شتافت. خاقان دشمن شکن، با فوجی دلیران تهمتن فن، به ظاهر آن قلعه رسید و غازیان به نهب و غارت مشغول شدند. فوجی از مخالفان به عزم جدال به میدان قتال آمدند. خاقان اسکندرشان به قتل ایشان فرمان داد. جمعی کثیر از اعدای

۱ - ن: ذکر وصول قراجه الیاس به درگاه فلك اساس.

۲ - نویسنده بین «مسافت» و «مس آفت» جناسی در نظر داشته و چه جناس بی مزه ای.

۳ - س: اطلاع:

دولت به خاک مذلت افتادند. جنود ظفر ورود، با غنایم نا معدود از راه قافزمان، متوجه نرجان شدند. از آن جا به بیلاق ساروقیا رفتند و رحل اقامت انداختند. در آن جا خبر آوردند که خرسی به مغاره ای وطن کرده به مردم آزار می رساند. خاقان شیر شکار عازم دفع آن نابکار گردید. سپاه انجم عدد ملایک مدد مسکن آن دد را پیر کار وار در میان گرفتند. خرس از آواز آن لشکر ظفر اثر از مغاره بیرون شتافته خاقان شیردل با آن که سیزده ساله بود متوجه [کشتن] آن جانور کشته به یک تیر آن سبع مهیب را که نمودار دب اکبر بود از پای در آورد و به منزل شریف شریف آورد. تا دو ماه در آن جا به سر برده بعد از آن متوجه ارزنجان گردید.

#### گفتار در قضایایی که در ولایت خراسان واقع شده

در آن اوقات که سلطان حسین میرزا در استرآباد بود، بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر ذوالنون ارغون از زمین داور با سپاه بلا اثر به ولایت هرات شتافتند و از مواشی و مراعی ارکان دولت پادشاهی هر چه یافتند تصرف کردند. از شیوع این خبر، امیر علیشیر و محمد ولی یک و سایر امرا به اضطراب افتادند. چون بدیع الزمان میرزا به اوبه رسید، امیر ذوالنون پیشتر متوجه گردید. مردم بلوکات، چون وی را تنها دیدند، تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت کرده و امیر ذوالنون [به مجرد لشکر ارغون خیال محاصره هرات نموده. به شهر آمده گفتند که امیر ذوالنون] <sup>۱</sup> بالشکر اندک نزدیک رسیده است و اگر امرا به جنگ بیرون روند، غالب ظن آن است که دستگیر گردد و مقارن این حال، محمد معصوم میرزا از جانب چچکتو به هرات رسید. امیر محمد ولی یک مستحضر شده، با سه هزار سوار جر آر، در رکاب شاهزاده عالی مقدار از شهر بیرون رفته در قلب محمد معصوم میرزا



را بازداشت و خود در میمنه ایستاده ضبط میسره را به عهده سید عبدالله میرزا و امیر - بابا علی گذاشت .

از آن جانب ، میرزا بدیع الزمان با فوجی از دلاوران در حوالی لكلك خانه به امیر ذوالنون پیوست . در محل کشیدن شیلان ، قراولان عسکر ظفر نشان خبر رسانیدند که یاغی نمودار شد . امیر ذوالنون با لشکر ارغون پای در رکاب آورده ایشان را استقبال نمود . در نواحی النگک نشین ، آن دولشکر پر خشم و کین ، به هم رسیدند و از صرصر کین مردان جلادت آیین ، آتش محاربت افروختن گرفت . از نیران قتال خرمن حیات دلیران نبرد احتراق پذیرفت . در آن اثنا ، بدیع الزمان - میرزا به معرکه رسیده مردمان هرات را از مشاهده آن حالت دست از کار رفته نخست سید عبدالله میرزا و امیر علی بابا فرار نمودند . بعد از آن ، تجر معصوم میرزا و امیر تجر ولی بیک گریز بر ستیز اختیار کردند . تجر معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا [ روی به اردوی همایون آوردند ]<sup>۱</sup> و امیر تجر ولی بیک به شهر در آمده دروازه ها را بست . بدیع الزمان میرزا شهر را احاطه کرده طمع می داشت که بی جنگ [ شهر را مردمان ]<sup>۲</sup> بدو دهند و سپاه را اجازت حرب نداد . بعد از چهل روز ، خبر مراجعت سلطان حسین میرزا به تواتر پیوست . امیر علیشیر کسر ، نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده وی را از مقابله پدر بترساند . بنابر آن ، بدیع الزمان - میرزا از پل مالان به طرف مرغاب شتافته بعد از چهار روز ، سلطان حسین میرزا به هرات رسید .

### گفتار در قضایائی که در بلاد روم واقع شده

در این سال ، سلطان با یزید پادشاه روم با سپاه زیاده از حوادث گردون و

۱ - س : به اردوی همان آمدند .

۲ - س : مردان شهر را - م مردمان شهر را .

ریگ هامون متوجه دیار کفار برگشته روزگار گردید. جهت ترتیب آلات جنگ، توپ و تفنگ جمع آوردند و کشتی بسیار از هر دیار مجتمع ساخته توپها و ضرب زنها<sup>۱</sup> در سفاین گذاشتند. از آن جمله دو کشتی بود که به اصطلاح ملاحان فرنگ و روم ایلی، گو که گویند. ساختن آن چنان کشتی بجز ملوک کسی را مقدور نیست. زیرا که خرج هر کدام بیست و چهار هزار اشرفی است و اسامی و اصناف کشتی بر این موجب است: گو که، ماونه، بارچه، قدرقه، قالیان. درجه. قسمی که موصوف به قدرقه است بادبان ندارد. حرکت او به پارو است. اما از جمیع اقسام کشتی اسرع است.

## نظم

توسنی در چابکی چابکتر از باد صبا

مر کبی از تخته و صدره به از تخت روان

آن که به گو که معروف است بر مثال کمان در میان تیری است. برعکس تیر کمان همیشه کمان او همچو تیر روان است و تیر او همچو کمان همیشه برجاست.

## نظم

زیر این چرخ مقرنس بس که باشد سهمناک

بهر حفظ خویش دارد تیر در بحر کمان

و قسمی که او را ماونه گویند مثال حصاری است وسیع و گشاده.

## نظم

ماهی اژدر صلابت اژدر ماهی روش

لاک پشت و از کون، سیمرخ سیماب آشیان



در تهور چون نهنگ و از نهنگ اندیشناک

صغدر مایل به جنگ و سرور صاحبقران

مشککش تا حل نکردد از نسیم خوشدلی

پیش او آسان نکردد قطع بحر بی کران

ناودان شکل است و استادان صنعت [ بسته‌اند ]<sup>۱</sup>

بهر اظهار هنر صد خانه بر یک ناودان

قسمی که به قالیان موسوم است بر وضع ماونه است . اما کوچک است

و درجه کوچکترین اصناف کشتی است و سریع السیر است .

نظم

چو بادش دم به دم بر آب رفتار

جهنده مر کبی بی پا و رهوار

ز سرمستی خروشان و کفانداز

چو اشتر کوه کوهان و سرافراز

سلطان بایزید در هشتم شوال با سپاه بسیار به جانب مقصد نهضت نمود و داود -

پاشا حاکم کلی پولی ، با سپهسالاران بحر و جنود بهرام قهر و ملاحان سیاحت

شعار ، عمده<sup>۲</sup> صباحان بحار ، پیشرو عیاران دریابار ، رئیس کمال و رئیس براق

بر دو کشتی که کو که گویند سوار شده و سیصد کشتی دیگر و جوانان روم ،

با تفنگ و ضربزن بسیار بر جانب معبر کلی پولی روانه شدند که از آنجا به

جزیره موره توجه نمایند و از کنار موره به حوالی عینه بختی در آیند و سلطان

بایزید نیز از راه خشکی قلعه را احاطه کند . ایشان بادبانها افراخته روانه شدند .

نظم

شتابنده با مرغ همراز گشت

چو با بادبان باد دمساز گشت

همی کرد کشتی به رفتن شتاب

بدین گونه تا در گذشت آفتاب

۱ - م : گفته اند .

۲ - ن ، م : عمده الصباحان .





افتاده بودند [ به کشتی درآمدند و سپاه روم هفتصد نفر فرنگی را که به دریا افتاده بودند ]<sup>۱</sup> به قتل آوردند و يك ماونه و يك بارجه فرنگ را به ضرب توپ شکستند و يك هزار و پانصد فرنگ غرق گرداب فنا شدند و يك قالیان فرنگ را زبون کرده موازی سیصد و پنجاه نفر را به راه عدم فرستادند و زمانه بر اهل شرك و ضلال، روز روشن شب تار کرد. روی دریا از خون ایشان هم رنگ طبرخون گردید و سپاه فرنگ بی نام و ننگ راه فرار پیش گرفته رومیان متوجه عینہ بختی<sup>۲</sup> شدند. بعد از سه ماه، کافران گمراه در برابر سپاه روم آمدند. بعد از ستیز و آویز راه گریز پیش گرفتند و رومیان، از جانب بر\* و بحر، قلعه رادر میان گرفته خوف بسیار بر اهل حصار مستولی گشته قلعه را تسلیم نمودند. سلطان بایزیدخان حصار را نیز به معتمدان سپرده به ادرنه مراجعت نمود. حکم کرد که سنان پاشا و مصطفی پاشا دو قلعه در برابر حصار بسازند. پاشایان حکومت شعار، در اندک روزگار، دو قلعه استوار برابر یکدیگر ساختند.

### گفتار در قضایایی که در خراسان واقع شده

در این سال، محمد حسین میرزا متوجه اسفراین شده امیر بدرالدین را به قتل آورد. چون مظفر حسین میرزا از کشته شدن امیر بدرالدین خبر یافت، عزم رزم [وی را]<sup>۱</sup> جزم کرده به سبزوار بیرون خرامید. امیر محمد قاسم بن امیر برندق برلاس را با فوجی از لشکر ظفر اقتباس به رسم منغلای روانه کرد و میان امیر-محمد قاسم و مقدمه لشکر استرآباد که سردار ایشان [محمد]<sup>۱</sup> کوکلتاش بود، مجاربه در غایت صعوبت دست داد. محمد قاسم به زخم تیر از پای در افتاد. محمد کوکلتاش به فتح و نصرت اختصاص یافت. چون گریختگان به مظفر حسین میرزا رسیدند، وی نیز فرار کرده به طرف زاوه شتافت. کپک میرزا نیز، بعد از استماع این خبر، مشهد

۱ - در نسخه چاپی نیست.

۲ - ن همه جا : اینه بختی.

مقدس را گذاشته فرار برقرار اختیار نمود. محمد حسین میرزا خراسان را خالی یافته از استرآباد تائیشابور تصرف نمود.

### وقایع متنوعه

در این سال، سلطان حسین میرزا حکومت بلخ را بانوابع و لواحق بهمیرزا بدیع الزمان داد و نام وی را در خطبه ردیف اسم خود گردانید.

### متوفیات

مولانا حسن شاه در اوایل جوانی ملازمت میرزا سلطان محمد می نمود. در آن اثنا، روزی سخن به ذکر معایب ملوک رسید. مولانا حسن شاه هر يك از سلاطین ماضیه را به عیبی منسوب گردانید. میرزا سلطان محمد از وی پرسید که من چه عیب دارم. مولوی گفت غیر کاهلی در شما عیبی نمی بینم. پادشاه گفت که کاهلی ما را از کجا دانستی. گفت از آنجا که می توانی گفت که ده هزار دینار به مولانا دهند و نمی گویی. میرزا سلطان محمد از شنیدن این سخن در خنده شد و پنج هزار دینار به مولانا عنایت کرد. مولانا گفت اینک از غایت کاهلی در میان راه مانندی. عمر مولانا زیاده از صد سال بود.

[ مولانا مسعود شیروانی وی در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای خراسان بود. ] سالها در مدرسه گوهرشاد بیگم و مدرسه اخلاصیه به درس و افاده اشتغال داشت. بعد از فوت قاضی نظام الدین ترك تدریس مدرسه گوهرشاد بیگم کرده در مدرسه عباسیه علم افاده برافراشت. از جمله تصانیفش شرح حکمة العین.